

غروب عشق

www.Ketab.ir



سرشناسه: جهانگیری، غلامعباس ۱۳۲۷-۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآورنده: غروب عشق، مجموعه اشعار زنده یاد غلامعباس جهانگیری

مشخصات نشر: تهران، خیابان بهار جنوبی، انتشارات پیروز ۱۳۹۰

مشخصات ظاهری: ۲۷۶ ص، مصور (رنگی)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۲۹-۰۷۰۶

وصف: فهرست: نه یسی: فیپا

موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴

۲- مذهب - قرن ۱۴

رده بندی کنگر: ۳۹۰ - ۳۶۷ / ۸۰۱۱ PIR

رده بندی دیویی: ۸۰۱ / ۳۹۰

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۷۴۲۱

عنوان کتاب:

مولف:

ناشر:

موضوع:

صفحه آرای:

نوبت و سال چاپ:

قطع و تیراژ:

شابک:

لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

قیمت:

۲۵۰۰۰ تومان

ISBN:978-600-6429-07-6

مجمع چاپ کوثر لارستان ۷۰۲-۲۲۴-۷۸۱

فهرست مطالب

پیشگفتار

مقدمه

۲۹-۱	توحید و معصومان
۲	پروردگار
۴	آزادی، جان
۵	عما و شفا
۷	ساتر، عیان
۹	باغ جنت
۱۰	مکتب عشق
۱۲	غدیریه
۱۴	علی (ع)
۱۶	همگام دلیران
۱۸	قیام سرور
۲۰	حضرت سجاد
۲۲	حتماً نگار آید
۲۳	نور آفرین
۲۴	امام زمان
۲۶	مژده
۲۷	می سرایم

عشق	۳۱
عشق رحمانی	۳۲
سرچشمه	۳۳
عشق ورزی	۳۵
فصل باصنای بهار	۳۷
جلیل یار	۳۹
برگی خزان	۴۱
آرامی بده	۴۳
آرامش در برزخ	۴۵
وصل نگار	۴۷
شوق وصال	۴۹
خال مهر و یان	۵۱
عشق طبیعت	۵۳
آفتاب عفو	۵۵
محضر نگار	۵۷
کندوی غسل	۵۸
پروردگار عشق	۵۹
شهر و یاران	۶۱-۱۱۲
لارستان و لار	۶۲
اقبال	۶۴
شهید روزگار	۶۶

- ۶۸..... دیار مظلوم
 ۷۰..... شورای شهر
 ۷۲..... کوهنوردان
 ۷۴..... همت کنید مردم
 ۷۶..... قصد وحدت
 ۷۸..... وحدت لارستان
 ۸۰..... عصر اوز
 ۸۱..... صحت نو
 ۸۳..... حکایات
 ۸۶..... عارف مهربان
 ۸۸..... شهروند هشیار باش
 ۹۰..... یاد یاران
 ۹۲..... فراق یار
 ۹۴..... بلبل عزیز دیار
 ۹۶..... گل خوشبو
 ۹۸..... قطعه رزمندگان
 ۱۰۰..... طالب دیدار
 ۱۰۱..... تبریک حضور
 ۱۰۴..... سپاس همشهریان
 ۱۰۷..... خدای من
 ۱۰۹..... بهار لارستان
 ۱۱۱..... احقاق حق

منافقان..... ۱۱۲

پند و پیام..... ۱۱۳-۱۸۷

نصیحت دوستانه..... ۱۱۴

پیر و جوان..... ۱۱۶

اندرون پدر..... ۱۱۸

کندوی بی غسل..... ۱۲۰

اخلاق همسران..... ۱۲۲

چشمک شیطان..... ۱۲۴

غصه احشام..... ۱۲۷

خارج از رده..... ۱۲۹

آه سرد..... ۱۳۱

موتورسواران..... ۱۳۳

مدارا..... ۱۳۴

مرغ و ماهی..... ۱۳۶

افشاگری..... ۱۳۸

فیض دوچندان..... ۱۴۰

درد پیری..... ۱۴۲

روایت پیر و جوان..... ۱۴۳

منطق ناکس..... ۱۴۵

راز یک معتاد..... ۱۴۷

شکر دوست..... ۱۵۰

۱۵۱.....	سوره الرحمن
۱۵۲.....	سفر و ضرر
۱۵۴.....	الامان
۱۵۵.....	لوک مست
۱۵۶.....	پدر و مادر
۱۵۸.....	قرآن غیر
۱۶۱.....	پاکان
۱۶۳.....	از هر ری سنی
۱۶۵.....	خداوند
۱۶۷.....	صبحگاهان
۱۶۹.....	غنچه چیدن
۱۷۰.....	برون تازد
۱۷۲.....	باهوش
۱۷۳.....	خیرین
۱۷۵.....	کبک خوش خوان
۱۷۷.....	چند رباعی
۱۷۹.....	قند خون
۱۸۱.....	قناعت
۱۸۳.....	عزادار حسینی
۱۸۵.....	اشرف مخلوق
۱۸۶.....	مشکل گشا

۲۲۰-۱۸۸.....	حسن ختام.....
۱۸۹.....	ایران.....
۱۹۱.....	فتنه گر.....
۱۹۲.....	بیدار.....
۱۹۴.....	بباران و باران.....
۱۹۶.....	ریگی.....
۱۹۸.....	وایه عشق.....
۲۰۰.....	شیطان بزرگ.....
۲۰۲.....	دعای باران.....
۲۰۵.....	مرغ پر شکسته.....
۲۰۶.....	راه امام.....
۲۰۸.....	المثنای جوانی.....
۲۱۰.....	شکر بنمایید.....
۲۱۲.....	وصف جانبازان.....
۲۱۲.....	خواب شهید.....
۲۱۲.....	امنیت جاده‌ها.....
۲۱۸.....	نه با شعر و شعار.....
۲۲۰.....	سال جهاد اقتصادی.....

۲۲۸-۲۲۱.....	نجوای دوستان.....
۲۲۲.....	متن اطلاعیه آقا مد ظله.....
۲۲۳.....	یادی از دوست.....

- سال ۹۰ دقیقه ۹۰..... ۲۲۴
- ویژگی‌های شخصیتی مرحوم جهانگیری..... ۲۲۵
- سوگ‌نامه‌ای در رثای دوست..... ۲۲۹
- از مشقت عباس تا حاجی عباس..... ۲۳۲
- خبر این بود..... ۲۳۷
- چ بهای و چه عیدی..... ۲۳۹
- به یاد برادر عزیزم..... ۲۴۰
- و او اسانی شد..... ۲۴۲
- ستون خیمه‌گاه..... ۲۴۳
- درد فراق..... ۲۴۵
- گردش چرخ..... ۲۴۶
- سکوت دشت..... ۲۴۸

نمای پایان ۲۴۹-۲۵۷

قصه نا تمام

بهار بود و تو بودی و عشق بود و امید

بهار رفت و تو رفتی و هر چه بود گذشت

تاریخ تولد او را ۱۳۲۷ ثبت نموده اند. حاج عباس را می گویم. حاج غلامعباس - همانند پدرش حاج رضا جهانگیری در دامان پاک مادری مهربان و مومن و در سایه پدری تلاشگر و مومن و در خانواده ای مذهبی رشد و بالندگی یافت. سالهای کودکی را تا سال ششم ابتدائی در مدرسه حافظ گذراند و برادرش قرآن به مکتب خانه های سنتی آمد و شد داشت از اوان نوجوانی در بغداد پدر تن به کار و تلاش داد و کار در مغازه های مختلف را نیز تجربه نمود. همراه با کار و تلاش روحی سرکش و ناآرام داشت و به طبیعت و شکوفه ها و به عشق می ورزید و همراه با دوستان قدیمی اش همچون مشهدی حلی، مشهدی صادق و سایرین گاه روزها و شبانی را در دل کوه و دشت و صحرای گزیراند. حاج عباس با آغاز جرقه های انقلاب اسلامی به انقلاب پیوست و پیوست و شبانه روز در خدمت امام و آرمانهای امام و انقلاب بود با پیروزی انقلاب اسلامی جزء هسته های اولیه کمیته انقلاب و سپس جزء هسته تشکیل دهنده سپاه و عضو شورای فرماندهی سپاه لار شد و در راستای وظائف محوله سر از پا نمی شناخت و کار و بار و زندگی و خانواده را یکسره رها نمود و در فراز و فرود های مختلف شهر و سپاه و

انقلاب حضور فعال و موثر داشت. پس از ماجراهای مختلف پیش آمده حضور رسمی در نهادهای انقلاب را ترک نمود و به کار و اشتغال روزمره و کاسبی برگشت اما در حاشیه کسب و کار و تجارت همواره یار و یاور نظام و انقلاب بود و بسیج اصناف را مدیریت می کرد.

در سالهای جنگ و دفاع مقدس در نقش های مختلف از جمله رزمنده- راننده آمبولانس و تدارکات حاضر در صحنه بود که شرح این حدیث مفصل گشته می باشد. در این اواخر دیگر همه کارها را رها کرده بود و بطور انفرادی شعر شد و یکسره به شعر و شاعری پرداخت و دو کتاب شعر را چاپ نمود و کتابی دیگر نیز در دست چاپ داشت که اجل مهلتش نداد و اینک پس از آن، شما کتاب سوم او را در دست دارید. گفتن از حاجی و شخصیت او در همه های مختلف زندگی واقعا دشوار است.

در مقابل خوانین و مخالفان انقلاب و طالبان انقلابا گذشت ناپذیر و سرسخت بود در برابر مردم و امام و روحانیت به ندرت مراد و محبوبش حضرت آیت الله آیت الهی خاکسار و متواضع بود حضرت آقای نسابه را از عمق جان دوست داشت و با او و از او ماجراها و داستانها می گفت. در مسیر زندگی سخاوت و نیک اندیشی را شعار خود ساخته بود همواره دلی نرم و دستانی باز داشت و هیچ محرومی را محروم نمی کرد و درد محرومین در دل و جانش چنگ می انداخت و خواب از چشمانش می ربود. در این راستا شواهد و حکایات زیادی دارم اما می گذارم و می گذرم. بگذار تا خود بخود همچون گل شکوفا شود و عطر و رنگ و بوی خود را منتشر سازد. با عشایر و دامداران حشرونشر داشت در دو

قسمت جنوبی و شمالی شهر اشومی ساده برپا کرده بود و البته این زمین ها را شخصا از مالکین آن خریده بود.

و این هر دو مکان همواره مرکز تجمع دوستان و یاران در گروههای کم و زیاد بود. به شهدا و بچه های رزمنده مخصوصا یاران مانده بر پیمان عشق می ورزید و از ناراستی ها و پیمان شکنی ها بیزار بود. سفره احسان حاجی همواره و به هر مناسبتی در صحرا و شهر و بیابان و هر جا پزی بود. در اکثر ایام و اعیاد و وفیات بویژه فاطمیه و عاشورا و غدیر بیکار نمی نشست. مخصوصا در عید غدیر سفره اطعام او برای فقیر و غنی و کارگر و عبد - مرگربهن بود.

بررسی اشعار حاجی را به فرصت دیگر وامی گذارم اما اشعارش آئینه تمام نمای اوضاع و احوال او و مردم او و اطراف او بود و بصورتی ساده و صمیمی از دل و جان می سرود و هر هفته در هفته نامه میلاد لارستان آن را چاپ می کرد و تا چاپ نمی شد آرام نمی گرفت چون دوست داشت حرفهایش به گوش دیگران و مخاطبین برسد هیچ وقت ادعای شاعری نداشت اما این اواخر انصافا آثار زلالی را می روان از میان اشعارش برکشید و خواند و لذت برد. شعرش واقعا مردانه بود.

۶۲ سال عمر از خدا گرفت و این اواخر در یاد خدا و آخرت رقی بود. در دو سه سال اخیر که من در مسیر ویرایش اشعار به او نزدیکتر بودم به عیان می دیدم که دست و دل از دنیا شسته است. امور کسب و تجارت را به فرزندان و شرکایش سپرده بود و آنها نیز انصافا پروانه وار دور وجود او می چرخیدند. حاج عباس ریاحی - حاج محمد ریاحی - حاج محسن و حاج رضا به حاجی در اداره مغازه تکیه داده بودند اما حاجی

این اواخر ابتدا کنار میز بعدا بیرون از مغازه و این اواخر در مغازه جانبی می نشست و آرام آرام کسب و کار را به بچه ها سپرده بود تا مستقل گردند اما آنها با نفس حاجی و نگاه او کار می کردند. نمی دانم دیگر چه باید بگویم. اگر مقاله آقایان حسینی و انصاری را در ملحقات این کتاب نگاه کنید باز هم به زوایای دیگری از زندگی حاجی عباس پی خواهید برد اما باز هم گفتنی های زیادی می ماند و باشد که بماند...

شرح آن هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

سرانجام در آن صبح تلخ بهاری خبر درگذشت ناگهانی حاجی در شهر پیچید و به سرعت کرچه بر سر که چه های شهر را درنوردید در مراسم تشییع و تدفین باید بودید و جنازه های آشنا و ناآشنا را نظاره می کردید. چه اشکهایی که همچون ابربهایی می بارید و چه دلهایی که همچون آئینه می شکست. در مراسم هم بزم داشت او همانند زمان حیاتش همه را جمع کرده بود دوستانی که سالها نمدیگر را ندیده بودند در این چند روز دیدار تازه کردند اما با اندوه و حزن و اینک ما مانده ایم و فراق و اندوه او و من مانده ام و ...

محمد زارع

خرداد ۹۰

مقدمه:

روزی از نیمه‌های بهمن‌ماه ۸۹ که سوز خشکه سرما ولی بارانی نه تنها لارستان که فارس را فرا گرفته بود و حاج‌عباس با سرودن شعرهای خود دلب باران می‌کرد با او به گفتگو نشسته، از هر دری سخن گفتیم. حاج‌عباس برای تدوین سومین مجموعه‌ی اشعارش دفتری با جلدی سرخ رنگ به من سپرد که مرتب کنم و برای چاپ مهیا نمایم.

طبق معمول او به خواست‌هایش سرعت می‌بخشید و برای تهیه آنچه که به ذهنش می‌رسید عجله داشت لذا اظهار نمود برای عید نوروز می‌خواهم پخش کنم. وقتی تری مردم دیدم تنظیم حروفچینی آن هم تا پایان اسفندماه به سختی سرانجام گرفت لذا پس از چند صباحی تلفنی به ایشان گفتم از عید بگذرید که امکان پذیر نیست.

وی پذیرفت و سکوت اختیار نمود، خودش که ۱۴ اظهار می‌نمود دهانم می‌بندی و ما طبق معمول مشغول مرتب کردن اشعارش بودیم و قلباً می‌خواستیم در اسرع وقت خواسته‌اش را تحقق بخشیم که پیده‌دم ششم فروردین‌ماه ۱۳۹۰، بهارش را خزان نمود و خاک او را در دل خویش مدفون کرد و همه دوستان را به سوگ نشاند.

اینک با سپری شدن چند ماه از ارتحال او، نام و یادش را گرامی داشته با افزایش ملحقات که در ایام سوگ او از سوی دوستان و آشنایان فراهم آمده، سومین و آخرین اثرش را به زیور طبع می‌آراییم و از خداوند برای آن مرحوم آمرزش ابدی، برای بازماندگان بویژه همسر و

فرزندان ایشان صبر و اجر آرزو می‌نماییم؛ و این سروده را ترنم می‌کنیم:

پرتو عمر چراغی است که در بزم وجود
به نسیم مژه بر هم زدنی خاموش است

ابوالحسن مویدی

بهار ۹۰

www.ketab.ir